

دو جنبه‌ی انکار هولوکاست

چاپ نخست در مجله‌ی «مدرسه»، چاپ تهران، شماره‌ی ۳، خرداد ۱۳۸۵

«پیش آمده است، پس باز هم ممکن است پیش آید.
ممکن است در هر جایی پیش آید.
این سخن جانمایه‌ی آن چیزی است که باید گفت.»
پریمولوی^۱

یکی از هدفهای اصلی از آغاز اعلام‌شده‌ی ایدئولوژی و سیاست عملی رژیم آلمان نازی نابودی یهودیان بوده است. به زبان فارسی نمی‌توان حتا به تعداد انگشتان یک دست کتابهایی یافت، که به تفصیل و با جدیت علمی این سیاست ایدئولوژیک را بررسی کرده باشند. اگر فقط همین نکته‌ی ساده را معیار قرار دهیم، از این موضوع باید تعجب کنیم و آن را به حساب چیزی جز جسارت بگذاریم که در ایران عده‌ای بدون سابقه‌ای در پژوهش در علوم انسانی به ناگهان متخصص هولوکاست شده‌اند، تمام پژوهشهای تاریخی در این زمینه را باطل اعلام کرده‌اند و فقط آن عده‌ی معدودی را مورخ راستین در این زمینه می‌دانند که وظیفه‌ی خود را خریدن آبرو برای نازیسم قرار داده‌اند. این که در کشوری دولتمردان، درس‌نخوانده و فقط با اتکا به مقامشان استاد تاریخ، استاد اقتصاد، استاد فیزیک اتمی، استاد فلسفه، استاد زیبایی‌شناسی و ادبیات و دیگر علوم و فنون شوند و از پشت میز خطابه‌ی قدرت در این زمینه‌ها حکم صادر کنند، هم چیزهایی در مورد خود آنان به نمایش می‌گذارد و هم بی‌ارجی نهاد دانش و دانشگاه و جایگاه دانشجو و دانشور را در آن دیار عیان می‌کند. اظهار نظره‌ی آنچنانی در مورد هولوکاست اما به چیزی جز جسارت علمی نیاز دارد. اگر موضوع فقط بحثی با ظاهری علمی بود، می‌شد آن را جدی نگرفت، چنان که بسیاری از اظهار نظره‌ی دیگر را بنا به عادت یا از سر ملاحظاتی جدی نمی‌گیریم و این البته باعث سوء تفاهم‌هایی اساسی در سمت مقابل شده است. موضوع هولوکاست تنها از زاویه‌ی بازنمایی و تفسیر عمق و ابعاد فاجعه موضوع بحثی علمی در زمینه‌ی تاریخ پژوهی است. این که هولوکاست رخ داده یا نداده و اگر رخ داده چه ابعادی داشته است، قابل مقایسه نیست با موضوعهایی که هر چه هم ناگوار باشند، باز عادی هستند: عادی از این نظر که در آنها معمولاً با دشمنی و ستیزی مواجه هستیم که نتیجه‌اش غلبه‌ی این گروه بر آن گروه است و ستمی که بر اثر چپاولگری است یا امتیازخواهی. در هولوکاست موضوع بر سر این است که یک گروه انسانی یک گروه دیگر را از دایره‌ی انسانیت کنار می‌گذارد و هدف اعلام‌شده‌اش نه چپاول آن گروه و نه حتا به بردگی کشاندن تک‌تک اعضای آن، بلکه نابود

1 Primo Levi, *Die Untergegangenen und die Geretteten*, München u. Wien 1990, S. 205.

پریمولوی (۱۹۱۹-۱۹۸۷) یهودی ایتالیایی؛ او توانست از آوشویتس (Auschwitz) جان سالم به در برد. لوی در آثاری چند مشاهدات خود را از نظام فاشیستی، اردوگاه مرگ آوشویتس و ویرانگری‌های جنگ مکتوب کرده است. از همه مشهورتر کتابی است با عنوان *آب‌این یک انسان است*؛ که آن را در سال ۱۹۴۷ یعنی دو سال پس از رهایی از آوشویتس نوشته است. موضوع مرکزی این کتاب چگونگی زدودن ارج انسانی از زندانیان در اردوگاههای مرگ است.

کردن کامل آن است. هدف نوشته‌ی زیر باز نمودن این موضوع است که انکار این فاجعه و "تجدید نظر" در تاریخ به قصد عادی کردن آن به چه معناست. با این کار هم واقعیتی انکار می‌شود که جایگاه بی‌ظنری در تاریخ دارد و انکار آن نادیده گرفتن گسل در انسانیت است و چشم بستن بر امکان تکرار آن است، و هم در افتادن با ایده‌هایی است که طرح شده‌اند تا آن فاجعه بی‌واکنش انسانی نماند. به نظر می‌رسد که منکران ایرانی بیشتر با این ایده‌ها مشکل داشته باشند.

هولوکاست و منابع اطلاع از آن

هولوکاست^۲ واژه‌ای است یونانی به معنای همه‌سوزانی، قربانی کردن همگان در آتش. به عربی آن را "محرقة" می‌گویند. این عنوان اشاره به فاجعه‌ای بزرگ دارد، نه فاجعه‌ای در میان فاجعه‌های دیگر تاریخ، بلکه مصیبتی بی‌همتا، بایشینه اما به لحاظ وسعت و شدت و نیت برانگیزاننده‌ی آن بی‌پیشینه. این فاجعه کشتار شش میلیون یهودی به دست رژیم نژادپرست تمامیت‌گرای آلمان نازی به رهبری آدولف هیتلر است. کسان بسیار دیگری نیز همراه با یهودیان به قتل رسیدند: کمونیست‌ها و سوسیال‌دموکرات‌ها، کاتولیک‌ها، کولی‌ها، همجنس‌گرایان، معلولان و آدمیانی از هر آن گروه که نازیها به دلیل سیاسی دشمن یا به دلیل نژادی پستشان می‌شمردند.

در مورد هولوکاست از این منابع دست اول خبر داریم: گزارشهای نجات‌یافتگان از اردوگاههای مرگ که نزدیک به ۵۰ هزار نفر بوده‌اند، گزارشهای دیگر بازماندگان که شامل مخفی‌شدگان و شناسایی‌نشده‌گان و وادارشدگان به کار برده‌وار در کارخانه‌ها و مزرعه‌ها می‌شوند، هزاران سند مکتوبی که رژیم فرصت از بین بردنشان را نیافت، انبوهی از جسد‌های به جا مانده در اردوگاهها در لحظه‌ی گشودن درهایشان به توسط متفقین و گورهای دسته‌جمعی‌ای که بعداً پیدا شدند، بناها و آثاری که از کشتارگاهها و مکانیسم‌های کشتار به جا مانده‌اند، هزاران آلمانی که شاهد جنایتها بوده‌اند و از جمله در برخی از شهرها بلافاصله پس از گشودن دروازه‌های اردوگاهها متفقین آنان را وادار به تماشای جنایتگاهها کرده‌اند تا خود به چشم خویش ببینند از چه رژیمی پشتیبانی کرده‌اند، گزارشهای نگهبانان و کارگزاران اردوگاهها و زندانها، خاطرات گروهی از سران و مقامهای حزب و دولت نازی، و سرانجام اعترافهای کسانی که به دلیل جنایتهاشان پس از شکست رژیم به زندان افتاده و دادگاهی شدند از جمله در نورنبرگ^۳. هیچ

2 (هولوکاست) Holocaust

۳ در مورد دادگاه نورنبرگ در مقاله‌ی یک انکارگر هولوکاست - که آن را با حفظ املا و انشای اصلی آن نقل می‌کنیم - چنین می‌خوانیم:

«سرانجام با اتمام جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ و پیروزی متفقین و در پی آن دستگیری هیتلر و رهبران آلمان نازی، دادگاه نورنبرگ برای رسیدگی به جنایات آنها تشکیل می‌شود. اما چرچیل معتقد بود؛ دلیلی ندارد که کسی خودش را معطل مسخره بازی‌هایی مثل دادگاه کند و هیتلر و کارگزارانش را باید درجا اعدام کرد. این مخالفتهای چرچیل و دیگر سران متفقین تنها به علت مبرهن بودن جنایات هیتلر در طول زمان جنگ نبود بلکه، بطور یقین در روند دادگاه، بسیاری از مسائل مبهم دیگر نیز روشن می‌شد که متفقین با علنی شدن آن مبارزه می‌کردند.

جنایتی در طول تاریخ همانند هولوکاست با دقت و ریزی برسی نشده است. هولوکاست را نه یک گروه شوریده‌سر، بلکه یک دستگاه دیوانی عظیم پیش برده است، دستگاهی که همه چیز را با دقت

در تمام مدت، برگزاری محاکمه، دادگاه هیچ سند مکتوبی درباره کشتار سازمان یافته یهودیان نمی‌یابند. عده‌ای در دادگاه معتقدند هیتلر دستور داده یهودیان را در اردوگاه‌هایی مثل آوشویتس با گاز زیکلون ب یا (سیلیکون) خفه کنند و بعد در کوره بسوزانند. همه چیز، مبهم است. شاهدانی علیه متهمان شهادت می‌دهند، اما بالاخره نهادهای رسمی می‌پذیرند که هیتلر شش میلیون یهودی را با این روش کشته است. این آمار در سال ۱۹۴۶ از سوی دادگاه بین‌المللی نظامی در نورنبرگ و با استناد به شهادت (رودلف هس) افسر نیروی مخصوص پلیس آلمان نازی یا (SS) ارائه شد که در زمان جنگ فرماندهی آوشویتس را بر عهده داشت. هس از یاران اولیه هیتلر بشمار می‌آمد و با او در نوشتن کتاب خاطراتش در زندان با عنوان (نبرد من) همکاری داشت. (شایان ذکر است، نزدیک به یک دهه پس از برگزاری دادگاه نورنبرگ مشخص شد که شهادت هس و همچنین اعترافات وی که در دادگاه نیز مورد استفاده قرار گرفته بودند تنها با واقعیت بسیار فاصله داشت، بلکه این اعترافات با ضرب و شتم شدید وی، گرفته شده و همسر و فرزندان وی نیز به مرگ و تبعید در سیبری تهدید شده بودند!)

در این راستا حتی یک سطر نوشته در مورد هولوکاست در اسناد نازی‌ها یافت نشد و مدافعان هولوکاست معتقدند که (هیتلر دستور کشتار یهودیان را شفاهی صادر کرده است)، که این تحلیل بسیار ساد لوحانه و غیر قابل قبول است. از طرفی بعد از پایان جنگ جهانی اتاق‌های گاز در بعضی اردوگاه‌ها اصلاً وجود نداشت و آنها را پس از تصرف اردوگاه‌ها ساختند!

بهر صورت پس از تأیید رسمی هولوکاست (برای اولین بار) در دادگاه نورنبرگ، لوح یادبودی تهیه و جلوی اردوگاه آوشویتس نصب می‌شود و روی آن حک می‌شود، به یاد شش میلیون قربانی یهودی! (البته این لوح بعدها از این محل که هم اکنون نیز به موزه تبدیل شده است برداشته شد). جالب آنکه به غیر از برخی از گروه‌های متعصب یهودی، دولت اسرائیل بعنوان بزرگترین مدافع حقیقی بودن هولوکاست، صحبتی از شش میلیون نفر نمی‌کند و دیگر به رقم نهصد هزار مرگ یهودیان در طول جنگ اکتفا کرده است، (نهصد هزار مرگی که آنهم معلوم نیست چه تعدادی به جنگ مربوط است و چه تعدادی بر اثر پیری، بیماری و مسائلی شبیه آنها بوده است). آنچه مبرهن است در دو سال آخر جنگ جهانی دوم، بیماری‌های همه‌گیری مثل وبا و تیفوس در تمام اروپا شایع شده بود و یقیناً این بیماری‌ها میان یهودیان و غیر یهودیان فرق نمی‌گذاشت. (در این راستا با دقت بر بیشتر تصاویری که در ارتباط با هولوکاست ارائه می‌شوند، بدنهای نحیف و استخوان‌نمای انسانها بخوبی مشخص است که نشانه بیماری تیفوس است!)»

برگرفته از مقاله‌ی «افسانه شوآه و صنعت هولوکاست» نوشته‌ی مهدی علیخانی، منتشر شده در سایت عارف نیوز به تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۸۴. آدرس اینترنتی مقاله:

www.arefnews.com/NewsBody.aspx?ID=1308

در مورد گفته‌های این متخصص فقط به ذکر دو نکته بسنده می‌شود: آن کسی که اردوگاه آوشویتس را سرپرستی می‌کرده نه رودلف هس (Rudolf Hess) از «یاران اولیه هیتلر»، که با هیتلر «در نوشتن کتاب خاطراتش در زندان با عنوان "نبرد من" همکاری داشت»، بلکه رودلف هس (Rudolf Höss) بوده است. در ضمن «زیکلون ب» با «سیلیکون» خیلی فرق دارد، اولی گازی سمی است، که فرمول جزء اصلی آن HCN (نیدروژن سیانید) است، دومی فلزی است نیمه‌هادی که جرم اصلی‌اش و ماسه را تشکیل می‌دهد و کسی ادعا نکرده است که با آن آدم‌کشی میلیونی شده است. فرق «سیکلون» با «سیلیکون» بسیار بیشتر از فرق «هس» با «هس» است.

وامی رسیده و با حوصله ثبت می کرده است. نازی‌ها به آدم‌کشی در اردوگاههای مرگ شکل صنعتی داده و آوشویتس و کشتارگاههایی نظیر آن را همانند یک کارخانه‌ی عظیم سازمان داده بودند که درون‌داد و برون‌دادش و خرج و دخلش باید کاملاً مشخص باشند و در هر مورد مربوط به آن بتوان حسابرسی کرد.^۴ اگر فقط به سندهایی که به امضای کارگزاران رژیم است بسنده کنیم، باز فاجعه‌ای در برابرمان شکل می‌گیرد که در طول تاریخ بشریت بی‌سابقه است.

نازی‌ها در آستانه‌ی سقوط تلاش کردند، اسناد و آثار آدمکشی‌های خود را از بین ببرند. با وجود این، شواهد به جا مانده فراوان‌اند و جای هیچ ابهامی باقی نمی‌گذارند. اسناد به دست آمده با دقت حفظ شده‌اند. مکتوبها در آرشیوهای مختلفی گردآوری شده‌اند و در دسترس همگان قرار دارند.^۵ هزاران جلد کتاب وجود دارند که سند دست اول‌اند، چون دربرگیرنده‌ی خاطره‌ها و دیده‌ها و شنیده‌هایند. هنوز هم کسانی از شاهدان فاجعه زنده‌اند و بسیاری آنانی که ماجرا را از زبان نزدیکترین خویشاوندان و دوستان خود شنیده‌اند. هزاران تحقیق تاریخی در مورد هولوکاست انجام گرفته است. گروه بزرگی از مورخان کاردان، در مورد هولوکاست پژوهیده‌اند، چه بسا نه سالی چند و در حد رساله‌ای یا کتابهایی چند، بلکه با کاری عمری. در میان اینان بسیاری کسانی که به دلیل دانش و وجدان کاری و تیربینی‌شان نام‌آور شده و اینک از افتخارهای رشته‌ی تاریخ‌اند.

زمینه‌ی فاجعه

هولوکاست اوج کینه‌ورزی به یهودیان است.^۶ زمینه‌ساز آن یهودستیزی شکل گرفته در طول تاریخ است. یهودستیزی پدیده‌ای است که به طور مشخص از سال ۷۰ میلادی آغاز می‌شود که سال ویران شدن معبد دوم^۷ به دست رومی‌ها و آغاز آوارگی بزرگ یهودیان است. یهودیان را می‌آزارند، به‌عنوان آواره و کسانی

۴ در مورد دستگاه دیوانی آدمکشی نازی‌ها و "عقلانیت" سخت وحشت‌انگیز آن بنگرید به:

Zygmunt Bauman, *Modernity and the Holocaust*, London 1989.

۵ بخشی از اسناد در اینترنت در دسترس هستند. رجوع کنید از جمله به:

www.ns-archiv.de

۶ برای آشنایی با سیر تطور یهودستیزی بنگرید به مقاله‌ی:

سیما راستین، «یهودی ستیزی، خشونت کهنسال، سخت جان و همچنان موضوع روز»، در سایت اینترنتی نیلگون به نشانی زیر (دیده‌شده در آوریل ۲۰۰۶):

www.nilgoon.org/articles/sima_rastin_antisemitism.html

۷ معبد اول مشهور به معبد سلیمان در سال ۵۸۶ پیش از میلاد به دست بابلی‌ها به آتش کشیده و ویران شد. پس از این که کورش هخامنشی یهودیان را در سال ۵۳۹ از قید اسارت در بابل رها کند، آنان به سرزمینشان یوده‌آ بازگشتند و معبد مقدس خویش را بازسازی کردند. کار بازسازی معبد دوم در سال ۵۱۶ پیش از میلاد به پایان رسید. در ساختمان این معبد در چند مرحله تغییرهایی دادند که منجر به عظیم‌تر شدن آن و استیلای سبک معماری یونانی-رومی در آن شد. پس از آن که رومی‌ها بر یوده‌آ سلطه یافتند، بر آن شدند که بر معبد عبریان چنگ اندازند و آن را به معبد ژوپیتر تبدیل کنند. یهودیان مقاومت کردند. کشاکش بر سر این مسئله در سال ۶۶ پس از میلاد به قیامی منجر شد که به سرکوب شدید عبریان و آوارگی آنان انجامید.

که آیینی خاص دارند و در حفظ آن می کوشند. با پا گرفتن مسیحیت، که در ابتدا فرقه‌ای یهودی بود، جنبه‌ی دینی یهودآزاری تقویت می‌شود. دینهای همخانواده انگیزه و نیروی ویژه‌ای برای ستیزیدن با هم دارند، زیرا حساسیت مطلق‌بینان در درجه‌ی نخست روی آن چیزی است که مشابه "حقیقت" مطلق آنان است. "حقیقت" نزدیک به "حقیقت" مطلق، چونان تهدیدی به نسبی شدن آن ادراک می‌شود. دینهای پسین خود را مفسر راستین دینهای پیشین می‌دانند. یهودی خوب از نظر مسیحی راست آیین کسی است که مسیحی شده باشد و به همین سان از نظر مسلمان سخت‌کیش یهودیان و مسیحیانی که درک درستی از دین خود داشته باشند، طبعاً باید به اسلام گرویده باشند. بر این اساس گرویدن از دین پسین به دین پیشین را سخت خلاف طبع و منطق گسترش حقیقت الهی می‌دانند.^۸ مسیحیت "آغاز" خود را "پایان" یهودیت می‌دانست. این تعریف از خویش متزلزل می‌شد، آنگاه که می‌دیدند یهودیت پایان نیافته است و عده‌ای بر "عهد عتیق" وفادار مانده‌اند و حاضر به بستن "عهد جدید" نیستند. متعصبان بودش‌یابی "پایان" را در "پایان" دادن می‌دیدند و طبیعی است که مرام پایان دادن به نابود کردن راه می‌برد. دوران سده‌های میانی بویژه در

مظهر این سرکوب، که کل تاریخ بعدی یهودیان و یهودیت را زیر تأثیر خود قرار داد، ویران شدن معبد دوم بود.

۸ در این مورد پاسخ آیت‌الله حسین علی منتظری، که به تساهل و مدارا شهرت دارد، به پرسشی در مورد تغییر دین به اندازه‌ی کافی گویاست:

«با سلام خدمت شما

یک سؤالی داشتم در مورد تغییر دین .

مگر ما حضرت مسیح ، موسی و... را دین خدا نمی دانیم ؟ اگر می‌دانیم پس چرا اگر یک مسلمان بخواهد تغییر دین بدهد باید محاکمه شاید هم اعدام بشود؟ اگر ما به خدای خود اعتقاد داریم پس باید بسپاریم دست پروردگار خود که خود بهتر می‌داند. و کسی نمی تواند شخص دیگری را برای نظرش محاکمه کند. حال سؤال این است که نظر شما در مورد این موضوع چیست ؟

با تشکر فراوان از شما»

پاسخ:

«باسمه تعالی

پس از سلام، هر یک از ادیان یهودیت و مسیحیت و زردشتی در زمانی دین حق بوده است ولی دین مقدس اسلام ناسخ ادیان سابقه می‌باشد، و عدول از آن صحیح نیست . مثل ادیان الهی مثل کلاسهای دانشگاهی است، و دین اسلام همچون کلاس و ترم آخر است که شخص یک نحو استقلال علمی پیدا کرده است و دیگر نیاز به استاد ندارد و با عقل کامل شده خود می‌تواند مشکلات را حل نماید. برای ثبوت حقانیت دین اسلام می‌توانید به کتاب "از آغاز تا انجام" نوشته این جانب مراجعه فرمایید.

البته تبدیل دین به نحو اطلاق حکم اعدام ندارد، بلکه در شرایط خاصی حکم اعدام جاری است ؛ و تفصیل در نامه نمی گنجد.

۹/۱/۱۳۸۵

حسینعلی منتظری»

دیده‌شده در سایت آیت‌الله منتظری با پیوند www.amontazeri.com/Farsi/Payamha/97.HTM (به تاریخ

۱ آوریل ۲۰۰۶)

مرحله‌ی پسین آن شاهد نمونه‌های فراوانی یهودآزاری از سوی مسیحیان است. برای آزار دادن یهودیان به آنان اتهامهایی می‌زدند که بعدها در مناطق مسلمان‌نشین هم به گوش می‌رسند: از همه رایجتر این که یهودیان برای انجام برخی مراسم مذهبی خود کودکان را می‌ربایند، آنان را قربانی می‌کنند و خونشان را با آرد درآمیخته و بر این گونه فطیر مقدس خویش را می‌پزند. یهودیان اجازه نداشتند در هر محله‌ای ساکن شوند و هر شغلی را که خواستند پیشه کنند و ای بسا موظف می‌شدند نشانه‌ای در پوشش داشته باشند که از مردمان دیگر متمایز باشند. این نشانه را در ایران یهودانه می‌گفتند که معمولاً پارچه‌ای زردرنگ بوده که بر لباس دوخته می‌شده. در قرن شانزدهم در شهر و نیز برای نخستین بار یهودیان مجبور به زندگی در "گتو" یعنی محله‌ای مخصوص شدند. این شیوه‌ی تبعیض به تدریج در شهرهای مختلف اروپایی رواج یافت. انقلاب کبیر فرانسه و بازتاب آن در اروپا آغاز پایان دادن به این تحمیل بود.

آزار یهودیان در سده‌های میانه انگیزه‌ی دینی داشته است. بیشترین آزارهایی که یهودیان دیده‌اند در سرزمینهای مسیحی بوده است.^۹ لشکریان صلیبی پیش از آن که به فلسطین برسند و به نبرد با مسلمانان پردازند، سر راه خود یهودکشی می‌کرده‌اند. پایان قرون وسطا با اوج‌گیری تعصبات دینی در برخی مناطق همراه است. در اسپانیا و پرتغال یهودآزاری‌ای راه می‌افتد که تا آن هنگام همانند نداشته است.

پایان دوران تعصبات دینی پایان یهودآزاری نیست. در عصر جدید یهودآزاری برخاسته از تفاوت در هویت دینی تعدیل می‌شود، اما تأثیر گذاری آن به شکل مستقیم یا با عوض کردن چهره ادامه می‌یابد. ضمن استمرار جنبه‌ی دینی، آزار یهودیان بعد تازه‌ای می‌یابد. یهودستیزی، "ملی" می‌شود. یهودستیزی ملی احساسی است برخاسته از هویت‌مندی ملی در برابر کسانی که اینک جرمشان را این می‌دانند که هیچ احساس ملی‌ای ندارند و دل‌بسته نیستند به جایی که در آن زندگی می‌کنند. ملت پرستان در کشورهای مختلف اروپا یهودیان را به الحاد مطلق در کیش ملی متهم می‌کردند. از نظر ملت پرست یهودستیز دشمن خارجی معمولی بر یهودی شرف دارد، زیرا به آب و خاک خود وابسته است و چون سرزمینش تصرف شود یا زیر فشار قرار گیرد، او را می‌توان با تحملیهایی و ادار به ایفای نقشهای تعریف‌شده‌ای کرد و خطرناکی‌اش را زدود؛ یهودی را ولی هیچ کار نمی‌توان کرد، چون او وطنی ندارد، بر سر هیچ پیمانی نمی‌ماند، با هیچ کس از ته دل دوستی نمی‌کند و به خاطر منافعش ممکن است با دشمن موطن فعلی‌اش ساخت و پاخت کند.

هویت با مرزکشی تعیین می‌شود؛ "ما" در برابر "آنان" قرار می‌گیرد. "آنان" همواره آن سوی مرز ملی قرار ندارند، ممکن است در میان "ما" زندگی کنند. یهودیان از جمله‌ی این "آنان" اند. بیشتر در مورد آنان تبعیض روا داشته شده و در نتیجه زمینه فراهم است که "آنان"ی تلقی شوند ایستاده در برابر "ما". هر چه "ما" در هویت‌یابی بیشتر دچار مشکل باشد، این خطر بیشتر بالا می‌گیرد که درگیری خود را با "آنان"

۹ آخرین تحقیق مهم که این داوری را مستدل می‌کند، کتاب زیر است:

Mark R. Cohen, *Under Crescent and Cross: The Jews in the Middle Ages*, Princeton 1999.

تشدید کند. آن ضعف از طریق این شدت پوشانده می‌شود. ملتهای دچار تأخیر در ملت شدن و فاقد سنت‌مندی اجتماعی در روشنگری و سیاست مدنی، این مشکل را دارند و آلمان یکی از آن ملتهاست.^{۱۰} عارضه‌های سرمایه‌داری و مشکلاتی گذار به آن نیز چه بسا به وجود "آنان"ی برگردانده می‌شد که بیشتر متهم شده‌اند که "مال‌اندوز" و "ریاخوار" و "استثمارگر" اند. کلیشه‌سازی در مورد یهودیان چنان مکانیسم خودکار بی‌اندیشه‌ای داشت - و دارد - که اگر یکی از آنان ثروتی داشت و به درستی یا به نادرستی متهم می‌شد که بهره‌کش است، این صفت چنان گسترش داده می‌شد - و می‌شود - که کل یهودیان را در برگیرد. بلانکیستها چپ افراطی بودند، اما همزمان یهودستیز نیز بودند و پساتر بخشی از آنان فاشیست از کار درآمدند. فوریه و پرودون نیز که با مدرنیته و سرمایه‌داری‌ای که آن را مظهر دوران مدرن می‌پنداشتند، مخالف بودند و این مخالفت را در قالب یک بدیل سوسیالیستی رماتییک عرضه می‌کردند، یهودستیزهای سرسختی بودند، زیرا روح سرمایه‌داری را روح یهودی می‌دانستند.

یهودیان هم متهم می‌شدند که باعث و بانی سرمایه‌داری اند و هم به آنان می‌بستند که جنبش کمونیستی را به راه انداخته‌اند تا مالکیت فردی را از میان بردارند و از این راه جهان را مال خود کنند.^{۱۱} لیبرالیسم، فردگرایی مدرن، انقلابی‌گری آغاز شده با انقلاب کبیر فرانسه، جمهوری‌خواهی، مشروطه‌خواهی و هر چیز ممکن دیگر و اگر لازم می‌شد ضد آن را به یهودیت نسبت می‌دادند. پس از جنگ جهانی اول شایع کردند که کل جنگ توطئه‌ی یهود برای سروری بر جهان بوده است. در همین هنگام است که سندی که پلیس تزاری آن را در آغاز قرن جعل کرده است، با شمارگانی درشت به زبانهای مختلف چاپ و پخش می‌شود. این سند «پروتکل‌های دانشوران یهود» نام دارد که ادعا می‌شد و می‌شود که بازگوکننده‌ی نقشه‌های سران قوم یهود برای سلطه بر جهان است. این سند ساختگی هنوز هم یکی از مهمترین نوشته‌ها برای تحریک عوام است.^{۱۲}

تمامیت یهودستیزی توضیح‌پذیر از راه نژادپرستی نیست. در این مورد سه دلیل عمده می‌توان عرضه کرد: ۱. یهودستیزی کهن سال‌تر از نظریه‌های نژادپرستانه است. ۲. در همه جا یهودستیزی از راه ایدئولوژی نژادی موجه نمی‌شود. ۳. نژادپرستان معمولاً نژاد پست را ضعیف و بی‌قدرت می‌دانند، اما یهودستیزان به یهودیان قدرتی نسبت می‌هند که می‌رود بر جهان مسلط شود. نازی‌ها ولی برای نابود کردن یهودیان هم از ایدئولوژی نژادی بهره می‌گرفتند و بر این پایه یهودیان را پست و بی‌ارزش می‌دانستند، و هم آنان را بسی قوی و توطئه‌گر گمان می‌کردند. تناقضی را که رخ می‌نمود، این گونه توجیه می‌کردند که یهودیان به

۱۰ «ملت دچار تأخیر» عنوان این کتاب نام‌آور در مورد آلمانی‌هاست:

Helmuth Plessner, *Die verspätete Nation. Über die politische Verführbarkeit bürgerlichen Geistes* (1959, ursprünglich 1935).

۱۱ در این مورد که مارکسیسم را چگونه به یهودیت نسبت می‌دهند بنگرید به عنوان نمونه به این کتاب که به فارسی نوشته شده است: فخرالدین حجازی، نقش یهود در پیدایش کمونیسم، تهران ۱۳۵۷.

۱۲ چاپ فارسی: پروتکل دانشوران یهود، ترجمه‌ی بهرام محسن‌پور، قم: انتشارات ناظرین، ۱۳۸۲. کتابی که در تبلیغ «پروتکل‌ها» است: عجاج نویهض، پروتکل‌های دانشوران صهیون، ترجمه حمیدرضا شیخی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳.

خاطر پست بودن نژادشان، ناتوان از زندگی و کار شرافتمندانه‌اند و فقط بلد اند توطئه کنند. از نظر آنان این یهودیان بودند که هم از سمت شرق و هم سمت غرب به مقابله با آلمان هیتلری برخاسته بودند. در زمانی که مدیریت جنگ ایجاب می‌کرد امکان‌هایی چون راه‌آهن به تمامی در خدمت تدارکات نظامی قرار گیرد، از بخش بزرگی از آنها برای سازماندهی و انجام انتقال یهودیان به اردوگاه‌های مرگ استفاده می‌کردند. اگر هیتلر پیروز می‌شد و زمانی می‌شنید در سرزمینی دور یک تن یهودی زندگی می‌کند، حاضر بود لشکری بزرگ به آن دیار گسیل کند و تمامی آن سرزمین را به خاک و خون کشد، تا آن آخرین یهودی را از بین ببرد. در یهودستیزی مدرن آلمانی ستیز با یهودیان با مفهوما و گزاره‌هایی توضیح داده می‌شود که در اصل از پزشکی و بهداشت آمده‌اند: یهودی در کلام هیتلر مدام به باسیل و میکروب و آلودگی و موجودهای ناقل بیماری تشبیه می‌شود. پیشوا مدام خواهان پاک‌سازی است و هشدار می‌دهد که این خطر وجود دارد که آلودگی تکثیر شود.

در همه جا به این جنون "بهداشت" بر نمی‌خوریم، اما جنون "توطئه‌ی جهانی یهودیان" فراگیر است. خود هیتلر تجسم کامل باور جنون‌آمیز به این توطئه است. در کشوری مثل ژاپن نیز که اکثر مردمانش نمی‌دانند یهودیت یعنی چه و در عمرشان یک نفر یهودی ندیده‌اند، افرادی را می‌بینیم که دچار این هیستری شده‌اند. از قرار معلوم این گونه جنونها مسری هستند. در قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم این ایده در اروپا شکل می‌گیرد و از آنجا به دیگر سرزمینها سرایت می‌کند که یهودی سرچشمه‌ی پنهان همه‌ی آن جنبشها و حرکتها و بحرانهای پیش‌بینی‌نشده و مهارنشده‌ی ای است که عصر جدید را هراسناک می‌کند. آنچه نظام تولید کالایی را هراسناک کرده است، نه طبیعت آشکار آن در قالب انبوه کالاهای مصرفی است که هر یک نام و نشان و افسون مشخصی دارند، بلکه آن طبیعت ثانویه‌ی پنهان است که به مثابه حوزه‌ی ارزش، قانونهای عمل‌کننده در پس نمایش ظاهری کالاها را تعیین می‌کند. تقابل مشخص و انتزاعی در بطن نظام سرمایه‌داری زمینه‌ساز طیفی از ایدئولوژی‌ها می‌شود. از جمله‌ی آنهاست ایدئولوژی‌ای که مشخص را می‌پرستد، ولی انتزاعی را متعلق به حوزه‌ی اهریمنی می‌داند. این ایدئولوژی در کالاپرستی‌اش مدرن است، اما رمانتیسمی ضد مدرن را تبلیغ می‌کند که شر را فقط در "پول" می‌بیند. این ایدئولوژی وجود اجتماعی کالا را می‌پوشاند و پول را نه به مثابه نمود جنبه‌ی ارزشی کالا، بلکه به مثابه‌ی شاخص حوزه‌ی انتزاعی در نظر می‌گیرد که در مقابل حوزه‌ی مشخص تولید و مصرف قرار گرفته است و در آن اختلال می‌کند.^{۱۳} یک کارکرد ایدئولوژی تبدیل انتزاعی به مشخص است. مشخص مشخص همواره افراد و گروهها و گروهبندی‌های سیاسی از جمله دولتها هستند. در ایدئولوژی نازیسم آن مشخصی که قدرت حوزه‌ی انتزاعی بحران‌انگیز را در دست دارد، یهودی است، انسان یهودی، نژاد یهود، و گروهها، حزبها و دولتهایی که آلت دست یهود پنداشته می‌شوند.

۱۳ برای آشنایی بیشتر با این تحلیل، که برپایه‌ی نظریه‌ی "فتیشیسم کالا"ی کارل مارکس است، بنگرید از جمله به مقاله‌ی زیر:

Moishe Postone, „Nationalsozialismus und Antisemitismus. Ein theoretischer Versuch“. In: Dan Diner (Hg.), *Zivilisationsbruch. Denken nach Auschwitz*, Frankfurt/M 1988, S. 242-254.

توضیح و توجیه

در مورد زمینه‌های بروز هولوکاست می‌توان بسیار نوشت. می‌توان مجموعه‌ای از عامل‌های دینی و غیر دینی، کهن و جدید، فکری و اجتماعی، و اقتصادی و سیاسی را برشمرد که هولوکاست را باعث شدند. با این کار می‌توان نشان داد که طبیعی بود حادثه‌ها چه جهتی بیابند، اما نمی‌توان بر این مبنا همه چیز را توضیح پذیر پنداشت. عنصری وجود دارد که از فهم انسانی فراتر می‌رود، عنصری که در جریان پویش عاملها و ترکیب فاجعه‌آمیز آنها ایجاد شده و با هیچ تحلیلی نمی‌توان بدان رسید. تحلیل پاسخگو نیست، چون فاجعه نتیجه‌ی ترکیب است و ترکیب را نمی‌توان بازسازی کرد، چون باید خود را در متن آن قرار داد و دریافت پیش‌برندگان فاجعه چگونه از آن معجون نکبت‌بار برای پیشبرد کار نیرو گرفتند، و نمی‌توان خود را به قصد فهم به جای پیش‌برندگان فاجعه گذاشت، چون در این صورت هم‌احساسی و به‌ناگزیر همدلی و همفکری‌ای لازم می‌شود که در تصور انسانی با پرورش اخلاقی متعارف نمی‌گنجد. حادثه‌های معمولی را می‌توان فهمید، بی‌آنکه با مشکل اتهام به همدلی مواجه شد. جهان، تاریخ و بودشی غیر اخلاقی دارد و ستم و قتل و غارت در منطق آن می‌گنجد. می‌فهمیم چرا فلان کس بهمان کس را کشت، می‌توانیم زمینه‌های آن را توضیح دهیم و با این توضیح آن را موجه یا غیرموجه بدانیم. توضیح همیشه به ارزیابی از نظر موجه بودن منجر می‌شود. ولی فاجعه‌هایی وجود دارند که پیشاپیش این ارزیابی را برنمی‌تابند و از این نظر در مسیر توضیحی که بخواهد به پرسش توجیه راه یابد، قرار نمی‌گیرند. هولوکاست چنین فاجعه‌ای است.^{۱۴} هولوکاست فاجعه‌ی فاجعه‌هاست چون فشرده‌ی مجموعه‌ای از رذالت‌های پیشامدرن و مدرن است، دامنه و عمقی بی‌سابقه دارد و مشخصه‌اش این است که در آن گروهی از انسانها به خاطر نفس بودنشان محکوم به نابودی شدند، به خاطر نفس بودن، نه چگونه بودن، که ممکن بود با تغییر در آن و با تسلیم شدن به خواستی از سوی گروه کینه‌ورز از خطر نابودی رهایی یابند. قتل عام ارمنی‌ها به دست ترکها فاجعه‌ای بزرگ است، ترکها اما ارمنی‌ها را از دم تیغ نمی‌گذرانند، اگر ارمنی‌ها به خواسته‌های آنان تسلیم مطلق می‌شدند. در مورد هولاکوست موضع دینی و فکری و سیاسی یهودیان مطرح نبوده است. یهودی اگر مسیحی می‌شد و به عضویت حزب نازی هم درمی‌آمد، باز مشمول فرمان قتل بود. در هولوکاست ما با گسستی در جنس انسانی مواجه هستیم، نوعی از بشر می‌خواهد نوعی دیگر را از میان ببرد، بی‌توجه به این که آحاد آن چه فکر می‌کنند، چه ملیتی دارند، در چه سنی اند، در چه

۱۴ در یک سایت اینترنتی ایرانی به نام باشگاه مطالعاتی و تحقیقاتی صهیونیسم هولوکاست این چنین موجه می‌شود: «یهودستیزی واقعیتی انکار ناپذیر است، در عین اینکه تاکنون هیچ مستمکی بهتر از آن برای صهیونیسم یافت نشده است. یهودستیزی واقعیت دارد ولی بدون دلیل نیست و دلایل آن به باورهای یهودیت و به رفتار آنان باز می‌گردد و اگر کسان دیگری غیر از یهودیان نیز دارای این باورها بودند و یا رفتاری همگون با یهودیان داشتند، دشمنی و یا ستیز دیگران را به خود جلب می‌کردند.» به نقل از مقاله‌ی «واقعیت یهودستیزی» نوشته‌ی علیرضا سلطانشاهی؛ نشانی اینترنتی مقاله (دیده‌شده به تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۸۵):

حالی‌اند. هولوکاست گسست در انسانیت است.^{۱۵} از این نظر موضوعی است مربوط به کل انسانیت. این خطر، بروز کرده است و باز ممکن است بروز کند.

باز بودن باب پژوهش

با وجود کنکاشهای فراوان از زاویه‌های گوناگون، هنوز باب پژوهش در مورد هولوکاست باز است، نه فقط در زمینه‌ی تفسیر داده‌ها، که کاری است همیشگی و هیچ نسلی و دورانی بی‌نیاز از پرداختن به آن نخواهد بود، بلکه در زمینه‌ی کشف داده‌های تازه و پردازش دقیق‌تر داده‌های پیشین. بحث میان‌کاردانان علوم انسانی در مورد هولوکاست همواره گرم بوده است. در عرصه‌ی بحث میان‌انسانی که حیثیت برشناخته‌ی علمی دارند، در دانشگاه‌های معتبر تدریس می‌کنند و مقاله‌هایشان در نشریه‌های معتبر و کتابهایشان توسط انتشاراتی‌های معتبر چاپ می‌شوند، هیچ سخنی از انکار واقعیت هولوکاست در میان نیست. بحثها عمدتاً می‌روند بر سر تعیین وزن حادثه، دیدگاه یا فرد و گروهی خاص در آن توازنی که فاجعه‌زا شد و رخدادها را در مسیر شناخته‌شده‌ی شان انداخت. تفسیر کل فاجعه از ابتدا موضوع اختلاف بوده است. به‌عنوان نمونه در بحثی که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی ۱۹۸۰ در آلمان بالا گرفت و زیر عنوان مشخص چالش مورخان شهرت یافت، موضوع این بود که هولوکاست را باید بر چه زمینه‌ای نشانند، آیا بایستی آن را حادثه‌ای یگانه دید و ضمن توجه به پیشینه‌ی آن ذاتش را کنش مطلق دانست، یا آن که باید آن را در ارتباط با رخدادهای دیگر گذاشت و آن را به‌عنوان واکنش دید. بحث را ارنست نولته^{۱۶} مورخ آلمانی برانگیخت با طرح این نظر که هولوکاست واکنشی بوده است از سر وحشت به فاجعه‌ای دیگر با انگیزه‌ی تمامیت‌خواه مشابهی که در اردوگاه‌های استالینی تجسم یافته بوده است. سخن نولته از دل راست‌آلمان برمی‌آمد. نخستین واکنش پربازتاب در مقابل آن از آن یورگن هابرماس بود که راستگرایان را متهم به رفع بلا کرد از طریق تلاشی که به خرج می‌دادند که هولوکاست را واکنش بنمایند و صرفاً پاسخی بدانند به آفتی که به پندار آنان از آسیا می‌آمد و در آن خطه پیشتر فاجعه‌آفرین شده بود. همه‌ی کسانی که بر این محور پیش رفتند، بر مسؤولیت تاریخی ملت آلمان تأکید می‌کردند و این که واکنشی جلوه دادن جنایتهای هیتلر مقدمه‌ای است بر انداختن مسؤولیت بر دوش دیگران. در استدلالهای آنان تأکید بر بی‌همتایی هولوکاست جای برجسته‌ای داشت. راستگرایان در عوض به نمونه‌های دیگری از نسل‌کشی اشاره می‌کردند، مثلاً به نمونه‌ی قتل عام^{۱۷} ارمنیان به دست ترکان. چپ در تلاش راستگرایان برای آوردن

۱۵ این تفسیر مبتنی بر این کتاب است:

Rolf Zimmermann, *Philosophie nach Auschwitz. Eine Neubestimmung von Moral in Politik und Gesellschaft*, Hamburg 2005.

16 Ernst Nolte

۱۷ کتاب زیر دید جامعی می‌دهد در مورد تعریفهای مختلف "قتل عام"، تشخیص انواع کشتار همگانی و نظریه‌های مختلف در این باب:

Boris Barth, *Genozid. Völkermord im 20. Jahrhundert. Geschichte, Theorien, Kontroversen*, München 2006.

نمونه‌های مشابه عادی، جلوه دادن فاجعه را می‌دید.^{۱۸} نمونه‌ی دیگر از این بحثها بحثی است که کتاب دانیل گلدهاگن، سیاست‌پژوه تاریخ‌نگار آمریکایی در پایان دهه‌ی ۱۹۹۰ برانگیخت. کتاب گلدهاگن، کار گزاران اراده‌مند هیتلر^{۱۹} نام دارد و نویسنده در آن می‌کوشد ثابت کند که کارگزاران رژیم آدماهای بی‌اراده‌ای نبوده‌اند که فقط دستور بالا را اجرا کنند؛ آنها از خود مایه می‌گذاشته و با میل و علاقه "جهودکشی" می‌کرده‌اند. گلدهاگن برای اثبات نظر خود یک گردان از پلیسهای هامبورگ را که در لهستان اشغال شده مستقر شده بودند، برمی‌رسد و با استناد به نامه‌هایی که اعضای آن برای خانواده‌هایشان فرستاده‌اند، روحیه‌ی کاری آنان را باز می‌نماید. به نظر گلدهاگن هولوکاستی را که نازیسم برانگیخت، با یهودستیزی عمومی رایج در اروپا نمی‌توان توضیح داد؛ آلمانی‌ها یهودستیزی خاص خود را داشته‌اند و با جدیتی که خاص خود آنهاست، این ستیز را پی گرفته و به حد آدم‌کشی صنعتی شده رسانده‌اند. در برابر گلدهاگن استدلال شده است که یهودستیزی آلمانی تفاوتی ذاتی با یهودستیزی رایج در اروپا از سده‌های میانه ندارد و جدیت در آدم‌کشی را هم در آلمانی‌ها می‌توان دید و هم در همدستان آلمانی‌ها از ملیتهای دیگر در منطقه‌های اشغال شده. به نظر منتقدان ریشه‌ی فاجعه‌ی آلمانی را باید در پویشی یافت که عاملهای فاجعه‌انگیز در آلمان در موقعیتی خاص یافتند. موضوع دیگری که کتاب گلدهاگن آن را به بحث همگانی تبدیل کرد، موضوع تقصیر همگانی بود. در مورد این موضوع حتا پیش از سقوط نازیها بحث آغاز شده است. بحث بر سر این است که آیا رواست در هنگام داوری درباره‌ی هولوکاست کل یک ملت را مسؤول و مقصر دانست.^{۲۰}

در این مدتی که از سقوط نازیها می‌گذرد، نیاز سیاسی و فرهنگی به چیرگی بر گذشته^{۲۱} باعث شده است که در آلمان بحث در مورد گذشته هیچگاه قطع نشود. در این کشور بر خلاف ژاپن، که متحد آلمان در جنگ جهانی دوم بود و فاجعه‌های بزرگی در آسیا برانگیخت، خط فراموش کردن گذشته‌ها

۱۸ سندهای اصلی چالش مورخان در کتاب زیر جمع‌آوری شده اند:

Rudolf Augstein u. a.: *Historikerstreit. Die Dokumentation der Kontroverse um die Einzigartigkeit der nationalsozialistischen Judenvernichtung*, München/Zürich 1987.

19 Daniel Jonah Goldhagen. *Hitler's Willing Executioners. Ordinary Germans and the Holocaust*. New York 1996.

۲۰ برای یافتن دیدی جامع نسبت به این بحثها و دیگر بحثهای عمده‌ی مطرح در مورد نازیسم کتاب زیر منبعی درجه‌ی یک است:

Ian Kershaw, *The Nazi Dictatorship. Problems and Perspectives of Interpretation*, London 2000.

۲۱ Vergangenheitsbewältigung. این اصطلاح را نخستین بار مورخ آلمانی هرمن هایمپل

(Hermann Heimpel) به کار برده و پس از راه یافتن به نطقهای تنودور هویس (Theodor Heuss)، اولین

رئیس جمهوری فدرال آلمان (از ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۹)، به مفهوم مدام به کار آمده‌ای در زبان رایج سیاسی در

آلمان تبدیل شده است. به فکری که در پس این اصطلاح نهفته است، این انتقاد را می‌کنند که چیرگی بر

گذشته ممکن نیست، آنچه ممکن است زنده نگه داشتن یاد آن است تا فاجعه‌های گذشته تکرار نشود. به

Vergangenheitsbewältigung "رسمی" از جانب چپ، خاصه در دوران برآمد جنبش دانشجویی، این انتقاد

شده است که به Vergangenheitsbewältigung یعنی مدیریت و رتق و فتق اداری گذشته گرایش دارد و

به جای پرداختن به محتوا به صورت می‌پردازد.

غالب نشد و فرهنگ یادآوری^{۲۲} ای پرورانده شد که احترام جهانی را برانگیخت. یکی از ستونهای استوارساز دموکراسی جدید آلمانی این فرهنگ است.

انکار

یادآوری در برابر دو گرایش می‌نشیند: یکی فراموشی و دیگری انکار. تا دو دهه پس از پایان جنگ گرایش به فراموشی در آلمان بسیار قوی بود. کمتر کسی مسؤولیت می‌پذیرفت و کمتر کسی پیشقدم می‌شد تا تصویرهای گذشته را در برابر چشم همگان بازبگشاید. اکثریت می‌گفتند: نمی‌دانستیم، نبودیم، نقشی نداشتیم، ندیدیم، نشنیدیم؛ «اصلاً به ما چه مربوط؟» با جنبش دانشجویی ۶۸ و خیزش فرزندان علیه پدران و مادران، پرده‌ی فراموشی دریده شد.^{۲۳} دانشجویان رو به نسل گذشته کردند و گفتند: شما مسؤول بوده‌اید، حتا در این که اگر به راستی ندیده و نشنیده باشید. این دوران، دوران رویکرد به اندیشمندان انتقادگر است. در آن نسل تازه‌ای از اندیشمندان پروریده شدند که به استوارگردی اندیشه‌ی انتقادی آزادیخواه نه تنها در آلمان بلکه در کل جهان یاری رساندند. اندیشمندی چون یورگن هابرماس پروریده‌ی این دوران است. فکر او فرآورده‌ی فرهنگ یادآوری و پیشبرنده‌ی آن است.

در این پهنه حاشاگران نیز حضور دارند. در اینجا طبعاً دیوار حاشا بلند است، چون طبع قضیه می‌طلبد بلند باشد. انکار حادثه‌ای که این همه شاهد داشته است، نشان می‌دهد که جهان مشترک انسانی تا چه حد شکننده است. می‌توان دو قسمتش کرد و گفت آن قسمت دروغ است و این قسمت راست. وقتی بنا بر انکار باشد، دیگر هیچ استدلالی کارگر نیست. استدلال در این حوزه‌ها معمولاً برای شکسته‌بندی کردن جهان مشترک است. آن را از بیخ و بن نمی‌پذیرد هر آن کسی که نفس اشتراک را نمی‌پذیرد. منکران نفعی در انکار دارند. در آلمان نیز مثل بقیه‌ی جهان منکران نامدار همان مجرمان نامدار اند.^{۲۴} در جاهای دیگر انگیزه‌ی نسل اول منکران اشتراک نظر و در موردهایی اشتراک عملی بود که با نازی‌ها در یهودستیزی داشتند. گروههای نئونازی، یعنی آنهایی که بر آن اند از نو نظام نازی‌ها را برقرار کنند، آن جایی که بنا بر انکار می‌گذارند، پا در جای پای منکران نخستین نهاده و حرفهای آنان را تکرار

22 Erinnerungskultur

۲۳ در مورد جنبش دانشجویی دهه‌ی ۱۹۶۰ در آلمان بنگرید به:

ساینه فون دیرکه، مبارزه علیه وضع موجود، ترجمه‌ی محمد قائد، تهران: طرح نو، ۱۳۸۱.

۲۴ برای آشنایی آغازین با تاریخ انکار هولوکاست، شکل‌های مختلف این انکار و سایتهای اینترنتی و کتابهای مرجع موجود در این زمینه بنگرید به صفحه‌ی زیر در دانشنامه‌ی اینترنتی Wikipedia:

http://en.wikipedia.org/wiki/Holocaust_denial

مقاله‌ی فارسی زیر حاوی اطلاعات فشرده‌ی مفیدی در باره‌ی موضوع انکار و برخی انکارگران مشهور است:

محمد رضا کاظمی، «هولوکاست از منظر تاریخی» بخش یک: «آیا کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم یک افسانه است؟ مورخان و پژوهشگران چه می‌گویند؟» بخش دو: «تجدید نظر طلبان» یا انکارکنندگان هولوکاست چه کسانی هستند؟»، نشر شده در اینترنت؛ نشانی آن (دیده شده در آوریل ۲۰۰۶):

<http://1384.g00ya.com/politics/archives/045087.php>

می‌کنند. آنان اما معمولاً افتخار کردن بر گذشته‌ی هیتلری را بر انکار آن گذشته ترجیح می‌دهند. اکثریت اعضای گروه‌های نئونازی را جوانانی تشکیل می‌دهند که دارای کمترین آگاهی از گذشته هستند. به آنان ایدئولوژی‌ای تزریق می‌شود که جانمایه‌ی آن ستایش از نفرت و خشونت است. آنان می‌آموزند که از خارجیان، رنگین‌پوستان و گروه‌های دموکرات و چپ نفرت داشته باشند. در اروپا خشونت و نفرت آنان در درجه‌ی نخست رو کرده به کسانی است که از آسیا و آفریقا آمده‌اند. مسلمانان به طور ویژه مورد نفرت این گروه‌ها هستند. آن کسانی که به مسجدهای مسلمانان حمله می‌برند، همانی‌اند که متعرض گورستان‌ها و مکانهای عبادی و اجتماعی یهودیان می‌شوند.

خوراکِ فکریِ کادرهای رهبری‌کننده‌ی این جریانها را افزون بر نوشته‌های رهبران نسل اولِ فاشیسم، مجموعه‌ای از نوشته‌ها در قالب مقاله و کتاب تشکیل می‌دهد که برخی از آنها به بیان تاریخ می‌پردازند. تاریخ‌نویسی نئونازی‌ها معمولاً شرح عظمت دستگاه هیتلر و توان نظامی آن است. جریان اصلی راست متمایل به فاشیسم اما بیشتر طالب نوشته‌هایی است که گذشته را پاک بنمایند و برای مشکلات سیاسی و اجتماعی جهان معاصر راه‌حلهایی در مسیر فاشیستی پیش بنهند که چندان از طبع روز دور نباشند. در میان این نوشته‌ها آثاری وجود دارند که زیر عنوان تاریخ‌نویسی انکار هولوکاست دسته‌بندی می‌شوند. نویسندگان قریب به اتفاق آنها کسانی‌اند که در تاریخ تحصیل دانشگاهی نداشته و در مجمع‌های علمی فاقد نام به‌عنوان مورخ هستند. معدود تحصیل‌کرده‌ای که در میان این گروه به چشم می‌خورند، با انگیزه‌های مختلفی به انکار جنایت بزرگ رو آورده‌اند. نفس انکار شهرت آور است و در محفلهایی که انکار را می‌پسندند، منکر را دارای نام و شخصیت می‌کند. انکار طبعاً کاسبی نیز هست.

گروهی از منکران خود را "تجدید نظر طلب" می‌نامند. ادعای بازنگرش‌گری برای دادن ظاهری علمی به مشی انکار و توجیه است. به تک‌تک ایرادهای به اصطلاح "بازنگرش" گر آنان پاسخ داده شده^{۲۵}، با وجود این، انکار ادامه دارد، چون دعوا بر سر حقیقت نیست و چون بر سر حقیقت نیست، نمی‌توان آن را با دلیل و شاهد حل کرد.

جنبه‌ی نخست انکار

برای انکار بخش بزرگی از واقعیت را نادیده می‌گیرند و سپس ترکیبی در برابر می‌گذارند از حقیقت‌های پیش‌پافتاده، نیمه‌حقیقت‌ها و انبوهی دروغ. منطق ساده‌ی بداهت می‌گوید که هزاران تن شهادت داده‌اند، اثرهای جنایت فراوان فراوان به‌جا مانده‌اند و کوهی از پرونده پیش و پس فاجعه را مستند کرده‌اند، پس بایستی پذیرفت وجود این زخمی را که بر جان جهان دهان گشوده است. بحث با کسانی که این منطق ساده را نمی‌پذیرند، بی‌فایده است. برای آنان نفس جنایت مهم نیست، مهم نتیجه‌گیری‌هایی است که

۲۵ به‌عنوان نمونه در:

Deborah E. Lipstadt, *Denying the Holocaust: The Growing Assault on Truth and Memory*, New York 1993.

همچنین در سایت اینترنتی آلمانی *Holocaust-Referenz* به نشانی

www.h-ref.de

اینک می‌شود و آنان نمی‌خواهند این نتیجه‌ها را بپذیرند. از حادثه طبعاً می‌توان برداشتهای مختلفی داشت^{۲۶} و با تفسیر آن به نتیجه‌های مختلفی رسید. نتیجه‌گیری‌ها در یک چارچوب عمومی پذیرفتنی قرار می‌گیرند، اگر به انکار نفس موضوع راه نبرند و با اراده‌ای به مخالفت برنخیزند که می‌خواهد مانع تکرار فاجعه شود.

انکار دو جنبه دارد: جنبه‌ای از آن به نفس موضوع مربوط می‌شود و جنبه‌ی دیگر به آگاهی و اراده‌ای که در برخورد با موضوع برای ممانعت از تکرار آن شکل گرفته است. جنبه‌ی نخست انکار، نادیده گرفتن فاجعه‌ای است که نه فقط گسستی تمدنی، بلکه گسستی در انسانیت است. انسان که پیشتر گفته شد منظور از گسست در انسانیت شکافی در جنس انسان است، از این راه که نوعی از انسان خواسته است نوعی دیگر را به طور کامل از پهنه‌ی گیتی بزداید. این گسست از یک کینه‌توزی معمول و مرسوم در تاریخ برنخاسته است. آن را مجموعه‌ای از پیشداوری‌ها، فکرهای پلید، حسادت‌ها، دژخیمی‌ها، جاه‌طلبی‌ها و - فراموش نکنیم - حرص چنگ انداختن بر مال و منال قربانیان^{۲۷} برانگیخته است، اما واکاستنی به این مجموعه نیست. انکار آن محروم کردن جهانیان از ادراک آن پویشی از ترکیب عاملهای فاجعه‌انگیز است که می‌تواند از بحرانهای سیاسی، خشونت، از خشونت‌های گسترده گسست‌های تمدنی و از گسست‌های تمدنی گسست در انسانیت بسازد. نازی‌ها به کودکان خردسالی که روانه‌ی اتاق گازشان کرده‌اند، کینه‌ی مشخص شخصی نداشتند. فکر می‌کردند که آنان نباید زنده بمانند، چون زنده ماندنشان زنده ماندن ذهنهایی است که به یاد می‌آورند، به یاد می‌آورند انسانهایی، حادثه‌هایی و گذشته‌هایی را. انکار هولوکاست نیز به نحوی تکان‌دهنده مخالفت با یادآوری است. بایستی گفت، آن هم با وحشت، که جنس هر دو نوع مخالفت یکی است. آگاهی بر این امر باید هشدار باشد در این مورد که فاجعه می‌تواند تکرار شود. جریانی از آن، جریان مخالفت با یادآوری، هم اکنون ادامه دارد. این جریان هیچ‌گاه از جاری بودن بازنايستاده است.

تقابل دردناک دو فاجعه

“No Germans, no Holocaust.”^{۲۸} برپایه‌ی این سخن مشهور دانیل گلدهاگن می‌توان گفت که در درجه‌ی اول آلمانی بایستی در تلاش برای ادراک هولوکاست باشد، در مورد درسهای آن بیندیشد و نسبت به خطر تکرار جزئی‌ترین عامل برانگیزاننده‌ی آن حساس باشد. از شهروندان کشورهای دیگری نیز که در تماس نزدیک با آلمان بوده‌اند، چنین انتظاری می‌رود. آنان از تدارک فاجعه و شروع آن خبر

۲۶ برای آشنایی با برداشتها و تفسیرهای مهم و مؤثر بنگرید به:

Neil Levi and Michael Rothberg (eds.), *The Holocaust: Theoretical Readings*, Edinburgh University Press, 2003

27 Vgl. Hans Mommsen, „Die Ausschaltung der Juden aus der deutschen Wirtschaft und die Rolle von Industrie und Großbanken“, in: *Auschwitz, 17. Juli 1942. Der Weg zur europäischen „Endlösung der Judenfrage“*, München 2002.

۲۸ «اگر آلمانی‌ها نبودند، هولوکاستی وجود نداشت.» به نقل از کتاب نام‌برده شده در بالا اثر گلدهاگن، ص.

داشته‌اند و بهنگام واکنش نشان نداده‌اند؛ در میانشان بوده‌اند کسانی که با فاجعه آفرینان همکاری کرده‌اند یا با آنان همدلی داشته‌اند؛ پس از جنگ خواسته‌اند با شتاب به روالِ همیشگیِ امور بازگردند و تنها به این بسنده کرده‌اند که بگویند آلمانی‌ها مقصر بوده‌اند. این که می‌توان تعیین کرد میزان مربوط بودن موضوع را به عنوان موضوعی مشخص به مردمانی مشخص، در این واقعیت تغییری نمی‌دهد که موضوع در وجه هشدار دهنده‌اش به کل آدمیان مربوط می‌شود. آنجایی که فاجعه دیگر نه بر اساس نبودن انسانهایی که کار خاصی کرده‌اند و اتهامهای خاصی به آنها زده شده، پیش رفته، بلکه جریان یافته، چون پای نفس وجود آنان مطرح بوده است، حادثه دیگر چهره‌ی مشخص خود را از دست می‌دهد و به یک فاجعه‌ی مطلق انسانی تبدیل شود.

در منطقه‌ی ما آگاهی از هولوکاست بسیار ضعیف است. در کشورهای عربی از آگاهی‌رسانی و بحث درباره‌ی همدستی یک جریان نیرومند ناسیونالیستی عربی با نازی‌ها خودداری می‌شود. نماد این جریان عربی حاج امین الحسینی مشهور به مفتی اعظم اورشلیم است که مرکزی در برلین داشته و به عضویت "اس‌اس" نیز درآمده بوده است.^{۲۹} هنوز اکثر رهبران فلسطینی او را قهرمان خود می‌دانند. جریان نازیستی در میان عربها بدون گسست تداوم یافته و تنها صورت عوض کرده است. جریان بعثی ریشه‌ای در نازیسم عربی دارد.^{۳۰} در این مورد چشم‌پوشی بر این گوشه از تاریخ خود یا حتا فخر به آن متأثر از موضوع دولت اسرائیل و چگونگی تشکیل آن است.^{۳۱} حرکت در جهت تشکیل این دولت پیش از بروز هولوکاست آغاز شده بود. پس از پایان جنگ جهانی دوم دولت نوپای اسرائیل وجهی از مشروعیت خود را از هولوکاست گرفت، با این استدلال که اگر یهودیان دولتی می‌داشتند، به آن بلا گرفتار نمی‌شدند. از واقعیت هولوکاست اما نمی‌توان هیچ حقانیتی را استنتاج کرد جز حقانیت مبارزه برای آزادی و حقوق بشر، مخالفت با هر گونه تبعیض و نژادپرستی و به بیانی دیگر تلاش برای آن که فاجعه تکرار نشود، در هیچ کجای جهان و در مورد هیچ قوم و گروهی. کسانی که خود می‌بایست به آموزه‌ی اخلاقی برخاسته

۲۹ در مورد حاج امین الحسینی نوشته‌های مختلفی منتشر شده‌اند. نوشته‌ی زیر سندهای فراوانی را در مورد همکاری مفتی با نازی‌ها به دست می‌دهد:

Klaus Gensicke, *Der Mufti von Jerusalem, Amin el-Husseini, und die Nationalsozialisten*, Frankfurt/Main 1988.

برای آشنایی با دیدگاههایی که رابطه‌ی عربها با نازی‌ها را گران‌سنگ نمی‌دانند و بر ستمهایی نیز تأکید می‌کنند که نازی‌ها بر عربها روا داشته‌اند، بنگرید به:

Gerhard Höpp, René Wildangel u. Peter Wien (Hrsg.), *Blind für die Geschichte? Arabische Begegnungen mit dem Nationalsozialismus*, Berlin 2004.

30 Cf. Reeva Spector Simon, *Iraq between the two world wars. The militarist Origins of Tyranny. How the German-based military education of an Iraqi elite led to the regime of Saddam Hussein*, New York 2004.

۳۱ در این مورد کتاب زیر از موضعی صلح‌جویانه و به دور از گرایشهای قوم‌پرستانه با دیدی انتقادی اسطوره‌های ساخته‌شده در تاریخ‌نویسی رسمی اسرائیل را برمی‌رسد:

Simcha Flapan, *The Birth of Israel. Myths and Realities*, New York 1987.

این کتاب نیز با دید مشابهی نوشته شده و امتیاز مهمش توجه ویژه به مردم، به جای توجه صرف به رهبران سیاسی است:

Ilan Pappé, *A History of Modern Palestine. One Land, Two Peoples*, Cambridge 2004.

از اندیشه دربارهی هولوکاست وفاداریِ نمونه‌واری نشان دهند، به شکلی خشن آن را نقض کردند. جریانهای افراطی در میان یهودیان دست بالا را گرفتند و به فلسطینیان جنگ و آوارگی تحمیل کردند. گروه بزرگی از فلسطینیان سرزمین خود را از دست دادند.^{۳۲}

هولوکاست را به عبری "شوآ"^{۳۳} می‌گویند که معنای آن فاجعه است. فلسطینیان داستان آوارگی‌ها و مصیبت‌های خویش را "نکبة" می‌خوانند که این واژه نیز به معنای فاجعه است. در منطقه‌ی ما تقابل دردناکی شکل گرفته است از دو فاجعه. این گمان پدید آمده است که اذعان به یک فاجعه به معنای نادیده گرفتن فاجعه‌ی دیگر است. این امر آگاهی‌یابی و آگاهی‌رسانی را مشکل کرده است، هم در مورد "شوآ" و هم در مورد "نکبة". واقعیت "شوآ" و بی‌همتایی آن انکار می‌شود، انگار از این راه عرصه باز می‌شود تا "نکبة" وسعت و دردناکی خود را پدیدار سازد. عدالت ایجاب می‌کند که هر یک در جای خود فهم شود. واقعیت یکی شکننده‌ی واقعیت دیگری نیست. تقابل ذهنی دو واقعیت تنها نشان‌دهنده‌ی این واقعیت دردناک است که آموزه‌ی اخلاقی بر گرفته از اندیشه بر هولوکاست همگانی نشده است.

جنبه‌ی دوم انکار

با انکار واقعیت هولوکاست، ذهن خود را به روی اندیشه‌هایی می‌بندیم که با تأمل بر این فاجعه برآناند مانع تکرار آن شوند. زمینه‌ی تکرار این گونه فاجعه‌ها هنوز در جهان ما موجود است. با وجود این اکنون بشریت معاصر می‌تواند به خود ببالد که دارای یک فرهنگ جهانی حقوق بشر شده است، از این نظر خود را نسبت به دوره‌های پیشتر ممتاز کرده است و انتظار می‌رود که در برابر ستم‌گری و حق‌کشی مقاومت بیشتری از خود نشان دهد. یک ستون اصلی این فرهنگ واکنشهای اخلاقی-اندیششی به هولوکاست است. همه‌ی ایده‌های اصلی در مورد حقوق بشر پس از جنگ جهانی دوم به "شوآ" بازمی‌گردند و هشدار می‌دهند که از حق‌کشی‌های کوچک به سادگی ممکن است حق‌کشی‌های بزرگ و از تبعیض آشویتس ایجاد شود. در مقدمه‌ی اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، آنجایی که اعلامیه ضرورت خود را از پاسخگویی به

۳۲ همراه با تأکید بر این موضوع که نقش اصلی را در این مورد قدرتهای بزرگ و صهیونیست‌های افراطی داشتند، بایستی به نقش سران عرب نیز در بروز و پیچیده شدن مسئله‌ی فلسطین توجه داشت. بی‌کفایتی و فساد آنان و رقابتهای میان آنان باعث شد از همان آغاز مسئله در مسیری پریچ‌وخم، فرساینده و خونبار بیفتد. خواست تشکیل دولت مستقل فلسطین خواست آنان نبود، آن هم نه از سر مخالفت با قطعنامه‌ی ۱۸۱ سازمان ملل که به تشکیل دولت اسرائیل نیز از نظر سیاست بین‌المللی مبنای حقوقی می‌داد، بلکه به دلیل طمع سروری بر فلسطینیان و رقابت با یکدیگر برای سیادت بر جهان عرب. در این مورد سیاست ملک عبدالله پادشاه ماورای اردن که فقط به سروری خویش می‌اندیشید و به این منظور بر سر فلسطینیان معامله می‌کرد، نمونه‌ی گویایی است. با این سیاست می‌توان آشنا شد در:

Mary C. Wilson, *King Abdullah, Britain and the Making of Jordan*, New York 1987.

«اقدامات وحشیانه‌ای» که «وجدان بشر را برآشفته‌اند»^{۳۴} می‌گیرد، مقدم بر هر چیز به هولوکاست اشاره دارد.

هولوکاست را صورتبندی خاصی از ترکیبِ عاملهای فاجعه‌انگیز موجب شد. آن چه در نهایت به هولوکاست امکان بروز داد، این بود که نیرویی با ظرفیتی عظیم برای جنایتکاری قدرت دولتی را به دست گرفت و جامعه، که پیشتر به لحاظ ذهنی به ایدئولوژی جنایت تسلیم شده بود، فاقد آن توان سیاسی، ظرفیت فکری و شهامت اخلاقی بود که بر این قدرت لجام زند و آن را مهار کند. ایده‌های دموکراتیک پس از جنگ جهانی دوم همگی از این درسی که بروز فاجعه به بشریت آموخت، سرچشمه می‌گیرند. طبیعی و منطقی آن است که انکار جنایت‌های نازی‌ها محروم کردن خود از بهره‌وری از این ایده‌های دموکراتیک باشد.

جنبه‌ی نخست انکار هولوکاست نادیده گرفتن واقعیتی است با جلوه‌ای نادیده‌گرفتنی و جنبه‌ی دوم آن پشت کردن به فرهنگی است که در واکنش به آن واقعیت شکل گرفته است. این فرهنگ در بحثهای حقوق بشر، در بحثهای مربوط به سامان دموکراتیک جامعه، در ورود مفهوم «جنایت علیه بشریت» به واژگان حقوقی بین‌المللی و در کل نگرش اخلاقی و فلسفی و سیاسی و هنری به جهان پس از جنگ جهانی دوم جلوه‌گر است. یک مسئله‌ی عمده‌ی هنر پس از جنگ پرسش درباره‌ی امکان و چگونگی هنرورزی پس از آوشویتس است.^{۳۵}

در منطقه‌ی ما هستند کسانی که کل این فرهنگ را به صهیونیسم نسبت دهند. نوشته‌های اخوان‌المسلمین و دیگر جریانهای بنیادگرا بر این مدار می‌چرخند. چندی است که آنها را با جدیت به فارسی برمی‌گردانند.^{۳۶} بحران هویت و نیاز به دشمنی که همه‌ی ناکامی‌ها را بتوان به وی نسبت داد، بازتولیدکننده‌ی انگیزه‌هایی است که نمودی از آن انکار هولوکاست است. در منطقه‌ی ما اما انکار هولوکاست بیشتر و پیشتر از آن که انکار در وجه نخست آن باشد، انکار در وجه دوم آن است. مشکل انکارگرایان با ایده‌های حقوق بشری است و این چیزی نیست که آن را پنهان کنند. اگر با فرهنگ حقوق بشری برخاسته از واکنش اخلاقی، سیاسی و اندیشه‌ای در قبال هولوکاست مشکل نداشتند، به انکار واقعیت هولوکاست رو نمی‌آوردند.

۳۴ گلن جانسون، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و تاریخچه‌ی آن، ترجمه‌ی محمدجعفر پوینده، تهران: نشر نی، ۱۳۷۷، ص. ۸۹.

۳۵ در این مورد در نظر آورید به‌عنوان نمونه بحثی را که برانگیخته است سخن آدورنو در این باب که «پس از آوشویتس شعرسرودن عملی وحشیانه است». کتاب زیر در آمد خوبی بر این بحث است: Petra Kiedaisch, *Lyrik nach Auschwitz? Adorno und die Dichter*, Stuttgart 1995.

۳۶ فهرستی از آنها را می‌توان در اینترنت یافت به نشانی زیر (دید شده در آوریل ۲۰۰۶):
www.rasad.ir/farsi/BookFish/index.asp